

# تحول تاریخ‌نگاری

# کارگری در ایران

**تاریخ‌نگاری روابط کار ایران** از چهارچوب‌های قدیمی خارج شده و تنوع هویت‌ها، مبارزات و آرزوهای طبقهٔ کارگر ایران را به رسمیت می‌شناسد

غالباً این تصور وجود دارد که از اواخر دوران قاجار تا انقلاب ۵۷، دیکتاتوری و اعمال سیاست‌های حاکمیتی از بالا، دست‌اندرکار تعیین سرنوشت جامعه ایران بوده‌اند. اما کتاب « **تاریخ کار و اقتصاد در ایران**»، با زیر سؤال بردن این روایت تک‌عاملی، تحولات اقتصادی کارگری بررسی می‌کند. این کتاب نشان می‌دهد که پیدایش نهادهای اقتصادی مدرن، بانک خصوصی و نهادهای رفاهی نظیر تأمین اجتماعی، تنها محصول اعمال سیاست‌های از بالا نیستند، بلکه محصول نوعی رابطه اجتماعی هستند که به شکل تاریخی و طی زمان ایجاد می‌شود و چگونگی ارتباط گروه‌های مختلف اجتماعی، از جمله کارگران، روشنفکران، اصناف و اتحادیه‌ها، با یکدیگر و با حکومت، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به آن دارد. این کتاب مجموعه‌ای از مقالات است که توسط نویسندگان مختلف نوشته شده؛ در هر مقاله تلاش شده است تا به جنبه‌ای خاص و کمتر دیده‌شده از رابطه میان کارگران، کارفرمایان و دولت، در تاریخ ایران، پرداخته شود. ترجمه مقالات این کتاب، در قالب یک مجموعه، به تدریج در سایت قلمرو رفاه قرار خواهد گرفت. مقاله حاضر به قلم توجراح اتابکی، پژوهشگر ارشد مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام، نوشته شده است. اتابکی در این مقاله به مرور تاریخ تاریخ‌نگاری کارگری ایران و تحولات آن در صد سال گذشته پرداخته است؛ تحولاتی که بی‌ارتباط با تغییرات بین‌المللی نیستند. تاریخ‌نگاری کارگری ایران، طی سال‌ها، از گرایش‌های ذات‌گرا و غایت‌گرا، به نوعی تاریخ‌نگاری اجتماعی پیچیده‌تر تغییر شکل یافته است که می‌کوشد پیچیدگی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را هم در نظر بگیرد. به علاوه، تاریخ‌نگاری روابط کار ایران، در طی زمان، از رویکردهایی که صرفاً به کارگران سازمان‌یافته و مبارزات آن‌ها می‌پرداخت، فاصله گرفت و به شکلی از تاریخ‌نگاری روی آورد که عاملیت و زندگی روزمره کارگران سازمان‌نیافته و زحمتکشان فقیر را هم در تحلیل خود لحاظ کند.

فروپاشی سیاسی و زوال اقتصادی ایران که با سقوط امپراتوری صفوی در اوایل قرن هجدهم آغاز شد، همزمان بود با سسپیده‌دم عصر صنعتی شدن و پیوند اقتصادهای ملی به یکدیگر (۱۷۵۰–۱۹۰۰)؛ روندی که بیش از یک قرن به طول انجامید و تأثیری طولانی و انکارناشدنی بر توسعه کشورهای غربی گذاشت. با تأسیس سلسله قاجار (۱۷۹۶–۱۹۲۵)، ایران سعی کرد آن وحدت سرزمینی و سیاسی از دست رفته دوران صفویه را احیا کند، اما این اراده مصداق شده بود با عصری که قدرت‌های استعماری نوظهور به شدت به دنبال گسترش قلمرو خود بودند و تمامیت ارضی ایران هم به همین دلیل با مدام با تهدید روبه رو بود.

یکی از رخداد‌های مهم این دوره، معاهده گلستان (۱۸۱۳) و ترکمنچای (۱۸۲۸)، بعد از جنگ‌های طولانی مدت با امپراتوری تزاری بود که تبدیل به نقاط عطف مهمی در تاریخ ایران شدند. این معاهدات علاوه بر واگذاری بخشی از خاک ایران به روسیه، سرآغاز یک تحول تدریجی اما عمیق در چشم‌انداز سیاسی و اجتماعی-اقتصادی ایران شد. در آستانه قرن بیستم، ایران خود را در وضعیت نیمه‌استعماری، تابع و گرفتار منافع و دسیسه‌های بریتانیا و روسیه تزاری می‌دید که به عنوان دو قدرت مسلط، ایران را حوزه نفوذ خود می‌دانستند. اعتراضات و انقلاباتی که به مرور در ایران طی سال‌های بعد رخ داد، پاسخی بود به این انقیاد نیمه‌استعماری.

نخستین انقلاب معروف به انقلاب مشروطه (۱۹۰۵–۱۹۰۹)، دگرگونی‌های عمیقی را در بافت اجتماعی-اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی ملت پدید آورد. هدف اصلی آن بازسازی چشم‌انداز سیاسی، العای رژیم سلطنتی، برقراری حاکمیت قانون و پاس‌خگو کردن قدرت در حوزه سیاسی و اقتصادی بود. یک باور بنیادین در این دوره شکل گرفت که خواستار برابری محدود میان شهروندان در برابر قانون بود؛ برابری‌ای که در ابتدا فقط شامل حال شهروندان مذکر بود. علاوه بر این، هدف انقلاب نوسازی جامعه ایران از طریق صنعتی شدن اقتصاد کشور بود. با این حال، مسیر انقلاب مشروطه با چالش‌های بزرگی روبه رو شد. در وهله نخست فقدان یک دولت مرکزی قوی به مانعی جدی برای دستیابی به اهداف انقلاب مشروطه تبدیل شد. مانع بعدی، مقاومت و دخالت و فشاری بود که از ناحیه روسیه تزاری وارد می‌شد.

شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول، اوضاع را بیش از پیش پیچیده کرد و موانع بیشتری بر سر راه انقلاب مشروطه ایجاد کرد. کشف ذخایر نفتی جنوب ایران در سال ۱۹۰۸ همزمان با انقلاب مشروطه بود و اهمیت ژئوپلیتیکی کشور را به میزان قابل توجهی بالا برد. در این بستر، نفت به عنوان یک کالای استراتژیک مهم ظهور کرد. اهمیت کشف نفت فراتر از یک موضوع فنی یا جغرافیایی تأثیری بود که بر ساختارهای قدرت، اقتصاد و جامعه گذاشت. در مقیاس جهانی، سرمایه‌داری نفتی به عنوان یک سیستم اقتصادی برجسته و غالب پدیدار شد و جای سیستم سرمایه‌داری مالی را که در طول قرن پیشین حاکم بود، گرفت. این برتری سرمایه‌داری نفتی در همه سالهای قرن بیستم ادامه داشت

و تأثیری فراگیر و ماندگار بر امور جهانی گذاشت. نقشی که نفت ایران در طول جنگ جهانی اول داشت به حدی محوری بود که مسیر حرکت ایران را در طول قرن بیستم به شدت تغییر داد. دو کودتای مهم در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۵۳ و همچنین پس‌لرزه‌های انقلاب دوم در سال ۱۹۷۹، همگی به طور ذاتی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، باثفت پیوند خورده‌اند. کودتای ۱۹۲۱، سرآغاز سلطنت سلسله پهلوی (۱۹۲۵–۱۹۷۹) بود که منجر به طراحی و پیاده‌سازی مجموعه وسیعی از سیاست‌های مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه در سراسر ایران شد. این دوران، شاهدی بر تلاش‌های صادقانه رژیم حاکم برای برآوردن برخی از خواسته‌های مشروطه‌خواهان بود، اما در یک جنبه حیاتی، از پذیرش اصول مشروطه سر باز زد و آن هم از بین بردن خودکامگی و حکومت قانون بود.

در روایت تاریخ اقتصادی ایران مدرن، همه متفق القولند که انقلاب مشروطه و پیدایش جنگ جهانی اول نقاطی عطف در مسیر توسعه اقتصادی ایران بودند و زمینه را برای ورود به دوره‌ای جدید آماده کردند. دوره‌ای که سايه‌اش را بر کل حکومت پهلوی ها انداخت که می‌توان آن را به دو فاز متمایز تقسیم کرد: یک دوره شکل‌گیری که با ظهور سرمایه‌داری صنعتی و ایجاد طبقه کارگر جدید تحت یک دولت متمرکز (۱۹۲۵–۱۹۶۳) مشخص می‌شود، و به دنبال آن عصر روابط تولید سرمایه‌داری تحت رهبری دولت توسعه‌گرا، جهش بزرگ اقتصادی، افزایش درآمد‌های نفتی، و تبدیل دولت به بازیگر اصلی و محرک اصلی توسعه اقتصادی (۱۹۶۳–۱۹۷۸).

**تاریخ و تاریخ‌نگاری طبقه کارگر**

ریشه تاریخی روابط کار و کارگری در ایران به قرن نوزدهم باز می‌گردد که عمدتاً حول محور حوزه کار صنعتی می‌چرخد. تلاش‌های تحقیقاتی در این زمینه گسترده بوده است، با این حال، مطالعات کمی در مورد تاریخ کار کشاورزی انجام‌شده است. دواثر پیشگامانه آن لمبتون در این زمینه، تأثیر زیادی بر فهم ما از روابط مالکانه زمین در ایران گذاشته است. با این وجود، با گذشت سال‌ها، به جز تلاش‌های فرهاد کاظمی و پرواند آبراهامیان که به موضوع دهقانان غیرانقلابی در ایران مدرن پرداختند، موضوع کار کشاورزان تا حد زیادی از دیدگاه محققان غایب بوده است.

کاظمی یک مطالعه تطبیقی را با بررسی جالب مورد دهقانان انقلابی ایران، عراق و ترکیه انجام داده که رابطه پیچیده بین دهقانان و سیاست در خاورمیانه را نشان می‌دهد. در فصلی از نسخه ویرایش شده کتاب کاظمی، احمد اشرف (جامعه‌شناس) تحلیل‌های عمیق‌تری در مورد روابط مالکانه و زمین، هم در دوران پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب، ارائه می‌کند. این فصل فرصتی ارزشمند برای تشخیص ترکیب طبقاتی پیچیده‌ای که زیربنای وقایع انقلاب ایران در سال‌های ۱۲۵۷–۱۳۵۸ (۱۹۷۸–۱۹۷۹) بود، ارائه داده است.

همچنین باید به مطالعاتی اشاره کرد که درباره اصناف و کار مبتنی بر اصناف در ایران انجام شد. یکی از اولین آثار

در این زمینه، نوشته میرابوالقاسم فندرسکی است که به طور خلاصه موقعیت صنعتگران و پیشه‌وران عصر صفوی و وابستگی متقابل شهرنشینانی را که به عنوان اعضای یک صنف خاص کار می‌کردند، توصیف می‌کند. همچنین، مهدی کیوانی در رساله دکترای خود، بررسی جامعی از تمام منابع موجود در مورد اصناف ارائه می‌دهد. کیوانی با بررسی گسترده ادبیات این حوزه، کارکردهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی هر صنف و روابط آن‌ها با بازگانان و دولت را در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم ایران بررسی می‌کند.

با این حال، در حالی که موقعیت استادکاران هر صنف در مطالعه کیوانی شرح داده شده، آنچه در کار او و مطالعات مشابه گم است، موقعیت شاگردان یا کارگرانی است که در اصناف مشغول به کار بودند. دو مطالعه‌ای که ویلم فلور انجام داده سهم عمده‌ای در پر کردن این شکاف دارد. علاوه بر این، کار کوزنتسوا در مورد اصناف می‌تواند استثنای دیگری تلقی شود، زیرا او از منابع روسی، ارمنی و گرجی استفاده کرده و تصویری از کارگر (که او آن با عنوان مزدور muzdvar) به معنای کسی که دستمزد می‌گیرد، کارگر یا کارگر استفاده‌ی یاد می‌کند) در ایران قرن هجدهم و نوزدهم ارائه می‌دهد.

می‌توان گفت ریشه طبقه کارگر صنعتی ایران، به نیمه دوم قرن نوزدهم بازمی‌گردد؛ ریشه‌هایی که خارج از مرزهای سیاسی قرار می‌گیرد. مهاجرت زحمتکشان فقیر از ایران در جستجوی فرصت‌های شغلی در این دوره آغاز شد. در این عصر، تعداد قابل توجهی از کارگران ایرانی در جستجوی امرار معاش شروع به مهاجرت کردند. مقاصد انتخابی آن‌ها شامل روسیه تزاری، هند، امپراتوری عثمانی و شمال و غرب آفریقا بود. در میان این مقاصد، روسیه تزاری که با اقتصاد رو به رشد خود در اواخر قرن نوزدهم در مرکز توجه بود، به آهنربایی برای جذب تعداد قابل توجهی از کارگران ایرانی- که عمدتاً اهالی استان‌های مرکزی و شمالی ایران بودند- تبدیل شد.

تازمان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، جمعیت کارگران مهاجر ایرانی در روسیه به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش یافته بود. این کارگران عمدتاً در صنایع نفت و معدن باکو، ساخت جاده‌ها و راه‌آهن، مشغول به کار بودند. این کارگران در بخش‌های جنوبی امپراتوری روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی یک نیروی کار اساسی بودند و کمک زیادی به پویایی اقتصادی روسیه تزاری در این دوره کردند. پژوهش‌های علمی موجود در مورد کارگران مهاجر ایرانی مدیون مورخان شوروی است که به درستی می‌توان آن‌ها را پیشگامان روشن ساختن این بخش حیاتی از تاریخ دانست. مورخانی مانند بلووا و استریگونوف، با استفاده از منابع آرشیوی فراوان دولت تزاری در قفقاز، وظیفه مستندسازی تجربیات و سفرهای کارگران مهاجر ایرانی در منطقه قفقاز را بر عهده گرفتند. تلاش‌های علمی آن‌ها باعث شده که داده‌های تجربی زیاد و روایت‌هایی بی‌نظیر و دقیقی از زندگی و کار مهاجران ایرانی در این منطقه در اختیار محققان قرار گیرد.

حسن حکیمیان به عنوان یک چهره برجسته در مطالعه

مهاجرت کارگری ایران از همین یافته‌های ثبت‌شده مورخان شوروی استفاده کرد و یک چهارچوب تحلیلی جامع ارائه داد که ریشه در بستر گسترده‌تر اقتصاد سیاسی ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم داشت. مطالعات حکیمیان بر تعامل پیچیده بین مهاجرت کارگری و پویایی‌های اقتصادی ایران در طول این دوره تمرکز دارد و عوامل متعددی که باعث مهاجرت کارگران ایرانی به روسیه جنوبی شده بود را بر می‌شمرد. کار او نه تنها درک ما را از سوابق تاریخی این پدیده عمیق‌تر کرد، بلکه بر روابط ذاتی بین تحرک نیروی کار و چشم‌انداز گسترده‌تر اجتماعی-اقتصادی ایران در این عصر تأکید کرد.

با آغاز قرن بیستم، و ورود ایران به عصر صنعتی شدن، صحنه برای ظهور کارگران صنعتی آماده شد. این فرآیند صنعتی‌سازی، اگرچه تدریجی بود، اما یک گذار مهم برای کشور محسوب می‌شد. این تحول در بستر ادغام محدود ایران در اقتصاد جهانی و ایجاد عوارض گمرکی نسبتاً پایین (به طور متوسط حدود ۴ تا ۵ درصد) بر کالاهای تولیدی وارداتی روی داد. این تحولات اقتصادی در کنار مجموعه‌ای از تحولات سیاسی مسیر آینده ملت را شکل می‌داد. در ادامه کاری که مورخان اولیه در حوزه کارگری شوروی انجام دادند، عبداله‌یف با انتشار کتابی درباره صنعتی‌سازی ایران و ظهور طبقه کارگر ایرانی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که سال ۱۹۶۳ منتشر شد، سهم قابل توجهی در ثبت تاریخ کارگری داشت.

عبداله‌یف تاریخ کارگری ایران را بر اساس دیدگاه‌های سفت و سخت مارکسیستی-استالینیستی تحلیل می‌کرد. او معتقد بود که سرنوشت و هویت طبقه کارگر یک چیز ثابت و از پیش تعیین شده (ماهیت‌گرا) است که ناگزیر به مبارزه طبقاتی و انقلاب (ماتریالیسم تاریخی) ختم می‌شود. با این حال، نباید سهم اساسی کار عبداله‌یف را دست کم گرفت. تلاش‌های پژوهشی عبداله‌یف، با تکیه بر بررسی دقیق حقایق تاریخی و داده‌های آماری، به درک عمیق‌تر از فرآیند شکل‌گیری طبقه کارگر در ایران کمک شایانی کرد. این پژوهش‌های علمی همچنان بر تحول تاریخی کار و صنعتی‌سازی در ایران روشنگری می‌کنند و دیدگاه‌های ارزشمندی را ارائه می‌دهند که برای مطالعه تاریخ کارگری ایران، بسیار حائز اهمیت است.

ویلم فلور مورخ برجسته دیگری است که پژوهش‌های خود را وقف مطالعه طبقه کارگر ایران در اواخر قرن نوزدهم کرده است. در حالی که کار عبداله‌یف به شدت بر گزارش‌های روسیه تزاری و داده‌های آماری تکیه دارد، تاریخ‌نگاری فلور از گزارش‌های جهانگردان اروپایی و منابع دیپلماتیک عمدتاً بر تئانیابی الهام گرفته است. فلور برای اینکه تصویری دقیق و چندبعدی از تاریخ کارگری ایران ارائه دهد، پازلی از اطلاعات متناقض یا مکمل را که توسط خارجی‌ها ثبت شده کنار هم چیده است.

با این حال، شایان ذکر است که این دو تلاش علمی یک نقص مشترک دارند: غیاب آشکار منابع فارسی، به ویژه اسنادی که با دقت در بایگانی نهادهای مرکزی و محلی نگهداری می‌شوند، از جمله عریضه‌هایی که کارگران به



شاه، مقامات محلی و نهادهای مختلف نوشته‌اند. همچنین نقطه نظر و زاویه تحلیل عبداله‌یف و فلور به طور قابل توجهی متفاوت است. چارچوب تحلیلی عبداله‌یف، که برآمده از مکتب شوروی بود، بر این دیدگاه استوار بود که شکل‌گیری ورشد طبقه کارگر و تکامل «آگاهی جمعی» آن، پیوندی ناگسستنی با پیدایش نظام سرمایه‌داری دارد. این فرآیند، در نهایت با «تضاد طبقاتی» و «مبارزه طبقاتی» به بلوغ و کمال می‌رسد. در مقابل، فلور واقعیت کاملاً متفاوتی را به تصویر می‌کشد. در اینجا، کارگران نه به عنوان یک نهاد طبقاتی منسجم، بلکه به عنوان شاخه یا بخشی از یک جمعیت بزرگ‌تر تحت سلطه (رعایا) ترسیم می‌شوند. در این چارچوب، کارگران فاقد عاملیت و کنترل بر سرنوشت خود یا اثرگذاری درمسیر توسعه یا تعیین سرعت آن هستند. جنبش‌های جهانی و منطقه‌ای که از پیشرفت اجتماعی، مدرنیزاسیون و هدف نهایی مشروطه‌خواهی حمایت می‌کردند، از اواسط قرن نوزدهم روندی رو به رشد داشتند. این مسیر تاریخی با مجموعه‌ای از انقلاب‌های بنیادین که در روسیه تزاری (۱۹۰۶)، ایران (۱۹۰۵–۱۹۰۹) و ترکیه عثمانی (۱۹۰۸) به وقوع پیوستند، به اوج خود رسید. در جریان جنبش‌های مشروطه‌خواهی، فعالان رادیکالی ظهور کردند که هدفشان فراتر از آزادی‌ها و حقوق فردی بود و تا تأسیس یک نظام حقوقی جامع و یکپارچه پیش می‌فتند. این فعالان، که به شکل جدی معتقد به مرام سوسیال دموکراتیک بودند، تا حدی به بین‌الملل دوم احزاب سوسیالیست و کارگری (۱۸۸۹–۱۹۱۶) وابسته بودند. پیش از انقلاب مشروطه در ایران، سوسیال دموکرات‌های ایرانی با تشکیل حزب اجتماع‌یون عام‌یون (Social Democratic Party) زیربنای آرمان‌های سیاسی خود را بنا نهاده بودند. پس از موفقیت انقلاب، آن‌ها وارد مرحله بعدی مسیر سیاسی خود شدند و حزب دموکرات ایران (Hezb-e Demokrat-e Iran) را تأسیس کردند و فعالیت‌های سیاسی خود را در پارلمان آغاز کردند.

شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول که با انقلاب روسیه تشدید شد، لایه دیگری از رادیکالیسم را به این سوسیال دموکرات‌های ایرانی تزریق کرد. این مسیر با تلاش‌های طاقت‌فرسا و مسیری پراشوب، در ژوئن ۱۹۲۰، با تأسیس حزب کمونیست ایران (Hezb-e Komunist-e Iran) به اوج خود رسید. تأسیس این حزب نقطه عطف مهمی در چشم‌انداز ایدئولوژیک ایران بود، جایی که آرمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی یک جای پا به دست آوردند و شروع به شکل‌دهی گفتمان سیاسی خود کردند و میراثی ماندگار برجای گذاشتند که مسیر حرکت مردم را در سال‌های آتی تحت تأثیر قرار داد.

در دهه ۱۹۸۰، تحلیل و درک دلایل و پیامدهای انقلاب صرفاً دغدغه فعالان سیاسی مارکسیست ایرانی نبود، بلکه سایر محافل علمی و نظری مارکسیستی نیز به طور جدی با این مسئله درگیر شدند و شروع به بازنگری در اصول نظری خود کردند و تلاش نمودند تا انقلاب ایران را نه با فرمول‌های ساده‌انگارانه، بلکه با تحلیل بنیاد‌های پیچیده اجتماعی و فرهنگی تبیین کنند. آنها روایت‌های ماهیت‌گرایانه